

## واکاوی دیدگاه الکساندر از منظر ناخودآگاهی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۱

کد مقاله: ۶۱۴۰۶

مسعود وحدت طلب<sup>۱</sup>، اکرم یغموری<sup>۲\*</sup>

### چکیده

الکساندر از صاحب‌نظران حیطة طراحی معماری می‌باشد که نظریه الگوی ساختار زنده و ماندگار را مطرح کرده و در آن به تاثیر برخی عوامل غیرمستقیم در پیدایش آثار هنری اشاره نموده است. توجه به الگو، ساختار زنده و مفاهیم مرتبط با آن، به این خاطر است که دغدغه ایجاد بناهایی مطلوب و مقبول به عنوان یکی از اصلی‌ترین اهداف معماران و پژوهشگران این عرصه می‌باشد. وی به الگوهای در طراحی اشاره دارد که متکی بر تجربیات زیسته و مشترک بشری است. لذا پژوهش حاضر در پی آن است که ضمن واکاوی نظرات الکساندر، مفهوم الگو را با مفاهیم مرتبط و متشابه با آن، مورد مطالعه قرار داده و نقش متمایز این روش طراحی را در حوزه معماری مشخص سازد. سوال اصلی تحقیق عبارتند از: روش طراحی الگوی ساختار زنده و ماندگار الکساندر بر چه اساسی است؟ چه ارتباطی بین الگوی الکساندر با ناخودآگاه جمعی و تباری وجود دارد؟ روش تحقیق را می‌توان در قالب دو مرحله بیان نمود: مرحله اول به روش فراتحلیل می‌باشد که، ادبیات تحقیق در زمینه آرای الکساندر، مورد ارزیابی قرار می‌گیرند و در مرحله دوم به روش توصیفی - تحلیلی دوم سعی می‌شود تا رابطه بین آرای الکساندر با کهن‌الگوها در معماری مورد بررسی قرار گیرد. گردآوری اطلاعات نیز به صورت کتابخانه‌ای می‌باشد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که، ساختار الگوهای ماندگار الکساندر متأثر از ساختار ذهن ناخودآگاهی مشترک انسان‌ها است که با پاسخ‌گویی به نیازها و گرایش‌های فطری مشترک انسان‌ها طرح‌هایی مطلوب و مقبول ذهن جمعی ساخته و منجر به ماندگاری اثر می‌گردد.

واژگان کلیدی: الگوی ماندگار، ساختار زنده، کهن‌الگو، ناخودآگاهی، الکساندر

۱- دانشجویار گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز

۲- کارشناس ارشد معماری، گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی (نویسنده مسئول) [a.yaghmoori@tabriziau.ac.ir](mailto:a.yaghmoori@tabriziau.ac.ir)

## ۱- مقدمه

یافتن روش‌های طراحی معماری یکی از دغدغه‌های مهم معماران است، به ویژه در دوران معاصر که خلاقیت هنری جای خود را به تقلید و الگوبرداری از آثار پیشینیان داده است. عصر مدرن بی‌اعتنا به تجارب پیشینیان و با اتکا به توانایی فردی، منجر به کثرت روش‌های طراحی گردیده است؛ بی‌آنکه پاسخی جامع و کامل برای طراحی مطلوب و مقبول ذهنی جامعه ارائه کند. این در حالی است که نیازها و تمایلات مشترکی بین آدمیان وجود دارد و گاه همین تمایلات بر سلايق زیبایی‌شناسی افراد تاثیر گذار است که از این امر میتوان در ارائه یک روش طراحی بهره گرفت. فلذا برخی از پژوهش‌گران با ملحوظ کردن این گرایشات مشترک، در صدد ارائه راهکارهای طراحی جهان شمول و خلاقانه برآمده‌اند.

«کریستوفر الکساندر» از جمله معمارانی است که توانایی ناخودآگاه مشترک زیستی انسان را در روش طراحی مد نظر قرار داده است. وی اعلام می‌دارد که خود را از حیطه روش‌های طراحی پژوهی جدا کرده است و بیان می‌کند: در این حوزه که از آن به نام «روشهای طراحی» یاد می‌شود، مطالب به درد بخور اندکی یافت میشود که بگوید ساختمان‌ها چگونه باید طراحی شوند، و اظهار می‌کند هرگز حتی ادبیات و سوابق آن را نخواهد خواند و با صراحت خواهان فراموشی آن است (Alexander, 1971). در عوض وی سخن از الگوهای طراحی به میان آورد که در طی ادوار مختلف ماندگار بوده‌اند. گاه افراد، الگوهای معماری را طرح‌های از پیش آماده شده‌ای می‌دانند که بدون نیاز به هیچ خلاقیتی قابلیت استفاده در همه طرح‌ها را دارند. لذا نگارندگان برآن شدند تا ضمن واکاوی نظرات الکساندر، پیرامون ساختار الگوی زنده و ماندگار معماری، مفهوم الگو را با مفاهیم مرتبط و متشابه با آن، مورد مطالعه قرار داده و نقش متمایز این روش طراحی را در حوزه معماری مشخص سازند و بر اساس فرضیه تحقیق مبنی بر این که، ارتباطی بین الگوهای ماندگار الکساندر با ساختار ذهن ناخودآگاهی مشترک انسان‌ها در طراحی وجود دارد، ماهیت الگوهای فرازمان و فرامکان الکساندر را مورد واکاوی و بررسی قرار دهند.

## ۲- پیشینه تحقیق

از پژوهش‌های انجام شده در رابطه با دیدگاه الکساندر در حوزه‌های مختلف می‌توان به مقاله اکبری (۱۳۹۲)، با عنوان «از زبان ریاضیات تا ساختارگرایی در معماری\_ بررسی تحولات در آرای سه دهه کریستوفر الکساندر با مروری بر آثار وی» اشاره کرد که روند پختگی اندیشه‌های الکساندر را به خوبی تشریح نموده است. ندیمی و صرامی (۱۳۹۹)، در مقاله‌ای با عنوان «انتظام بخشی مراتب تهی، برخاسته از بازخوانی اندیشه کریستوفر الکساندر»، نظرات الکساندر را درخصوص انتظام بخشی به مراتب تهی از دیدگاه جهان بینی اسلامی مورد بررسی قرار دادند. همچنین نادرنژاد و رحمانی (۱۳۹۲)، در مقاله «بازشناسی توانایی احساس برای خلق یک معماری زنده با استناد به آرای کریستوفر الکساندر» احساس را ابزاری قدرتمند برای خلق آثار هنری معرفی کردند. در رابطه با کهن‌الگو نیز کارل گوستاو یونگ (۱۳۹۶)، در مطالعات روانشناسی خود، ناخودآگاه جمعی و فردی را مطرح نموده است. در میان پژوهشگران ایرانی مرتبط با موضوع کهن‌الگو می‌توان به مطالعات گلابچی و زینالی فرید (۱۳۹۱)، در کتاب «معماری آرکی‌تایپی (کهن‌الگویی)» اشاره نمود که به شناخت ویژگی‌های این معماری در گذشته، حال و آینده پرداخته و در نهایت، ویژگی‌های مهم معماری کهن‌الگویی را توضیح داده است. کزازی (۱۳۷۶)، نیز در کتاب «رویا، حماسه، اسطوره» انواع ناخودآگاهی و کهن‌الگو را به تفصیل شرح داده است. چنان که عنوان شد، با توجه به عدم واکاوی و تطبیق دقیق نظرات الکساندر با ناخودآگاه مشترک انسان‌ها، لزوم بررسی آن از منظر گرایشات فطری انسان لازم و ضروری می‌نماید.

## ۳- پرسش‌های تحقیق

سوال اصلی تحقیق عبارتند از: روش طراحی الگوی ساختار زنده و ماندگار الکساندر بر چه اساسی است؟ چه ارتباطی بین الگوی الکساندر با ناخودآگاه جمعی و تباری وجود دارد؟

## ۴- روش تحقیق

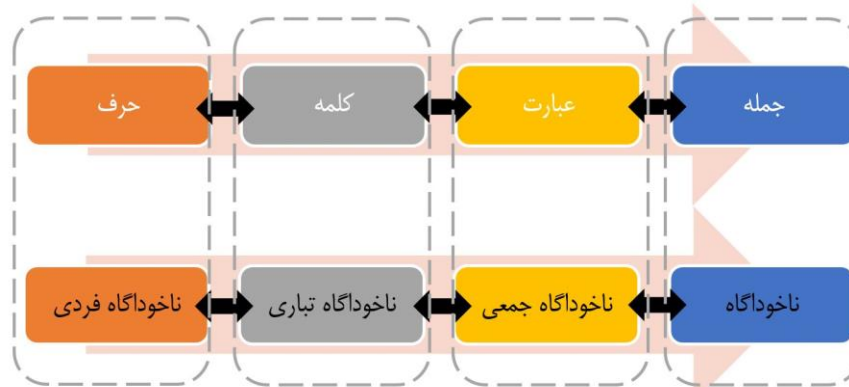
گردآوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای می‌باشد و روش تحقیق را می‌توان در قالب دو مرحله بیان نمود: مرحله اول به روش فراتحلیل می‌باشد که تحقیقات پیشین مورد ارزیابی و ترکیب قرار می‌گیرند. در این راستا، ادبیات تحقیق در زمینه آرای الکساندر، مورد ارزیابی واقع شوند و در مرحله دوم به روش توصیفی-تحلیلی سعی می‌شود تا رابطه بین آرای الکساندر با کهن‌الگوها در معماری مورد بررسی قرار گیرد و رویکردهای طراحی مرتبط با الگوی ماندگار الکساندر در حوزه معماری، شرح داده شود.

## ۵- مبانی نظری تحقیق

### ۵-۱- ساخت یا ساختار

ساختار، به عنوان چارچوب متشکل پیدا یا ناپیدایی هر چیز، عبارت از نظامی است که در آن، همه اجزای یک مجموعه در پیوند با یکدیگرند و در کارکردی هماهنگ، کلیت اثر را می‌سازند. برخی ساختار را به قوانین ثابت و لایتغیری که در همه سطوح زندگی انسانی از شکل بدوی تا پیشرفته مدخلیت دارد، تعریف کرده‌اند. از دیدگاه لوی استروس، ساختار یعنی مدل‌های ذهنی اندیشمندان که به وسیله آن می‌توان به ساخت‌های نهفته اجتماع پی‌برد. برخی از ساختارگرایان ساختار را به امر واقعی، و برخی دیگر آن را به امر انتزاعی و مفهومی ذهنی تعریف کرده‌اند. به نظر می‌رسد، در تعریف استروس ترکیبی از همبستگی اجزاء یک مجموعه با هدف معین (مفهوم، اعتباری و ذهنی) مد نظر باشد (سیف زاده، ۱۳۷۹: ۲۵۰). نبایست فراموش کرد که ساختارشناسی به این معنا نیست که الگویی عین به عین برای بازتولیدهای فردی ارائه کند، بلکه تنها چارچوب ساختی و معنایی را به عنوان یک راهنما ارائه می‌کند. مورد دیگر این است که در مقایسه با حوزه علم که ساخت‌ها شکل یافته‌ترند، در حوزه هنر با درصد بالاتری از فردیت و تفسیر روبرو هستیم. با این حال این حقیقت نبایست به فقدان الگوهای مشترک معناده ترجمه شود و دقیقاً همین ساختارهای عام اجتماعی است که ساخت یک حوزه فرهنگی و هنری را معناده، تکرارپذیر و به عنوان یک بستر اجتماعی معرفی می‌کند (ابراهیمی گنجه و همکاران، ۱۳۹۶).

طبق اندیشه ساختارگرایی لاکان ناخودآگاهی را نیز می‌توان در حیطه ساختار تقسیم بندی نمود. کار لاکان به خاطر حفظ نوسان بین پدیدارشناسی و ساختارگرایی، شگفت‌آور است. پدیدارشناسی بر خود آزاد و ساختارگرایی بر جبرگرایی زبان تأکید می‌کند. لاکان ساختارگرا است، ولی فاعل شناسا را هرگز رد نمی‌کند (ساراپ، ۱۳۸۱: ۱۷). وی کوشید نشان دهد ناخودآگاه آدمی نیز از ساختاری شبیه ساختار زبان برخوردار است (همان). همچنین وی به طور همزمان مسائل ساختارشناسی ناخودآگاه و قوم‌شناسی را مورد توجه قرار داد و از زبان‌شناسی ساختارگرایی فردینان دوسوسور و قوم‌شناسی ساختاری کلود لوی استروس تأثیر پذیرفت (Münker and Roesler, 2000). چنان که لویی استروس معتقد بود: فرهنگ هر قوم، برآیند ساده اجزا و عناصر آن نیست؛ بلکه از یک رشته معانی و ارزشهای بالاتر از آثار محسوس و عینی فرهنگی پدید می‌آید؛ برای آنکه انسان‌شناس، آن اصل و منشأ را بیابد که در توضیح همه نهادها و عادات و سنن انسانی معتبر باشد، لازم و کافیست که ساختار ناآگاهانه‌ای را که در بن هر نهاد و هر عادت نهفته است را دریابد (Levi-Strauss, 1963: 334). چنان که عنوان شد در این دیدگاه توجه به ناخودآگاهی علاوه بر ساختار جمعی و جهانی در بستر قومی نیز انجام می‌پذیرد. بدین ترتیب می‌توان، ناخودآگاه تباری را نیز به عنوان بخشی از ساختار مورد بررسی قرار داد (نمودار ۱)



نمودار ۱- دیاگرام ساختاری متن در زبان‌شناسی و ناخودآگاه (ماخذ: نگارندگان)

### ۵-۲- معماری ساختارگرا

ساختارگرایی با شناخت قواعد دستوری این زبان سعی در استفاده از الگوهای آن در موقعیت‌ها و زمینه‌های دیگر داشت، به همین خاطر ساختارشناسی در حوزه‌های ادبیات، داستان‌ها، قصه‌های اساطیری و حتی سایر پدیده‌های فرهنگی همچون پوشش لباس و معماری نیز راه پیدا کرد. ساختارگرایی الگویی است که چهار چوب پدیده‌های فرهنگی را در قالب زبان‌شناسی کشف می‌کند و از آنجا که معماری نیز یک مقوله فرهنگی است، در زمره این آیین قرار می‌گیرد. این الگوی زبانی از واحدهای معنادار مشخصی تشکیل شده‌اند که بر اساس قاعده نحوی خاصی در کنار یکدیگر چیده شده و معماری را به وجود آورده‌اند (ابراهیمی گنجه و همکاران، ۱۳۹۶). به انجام این فرآیند در حوزه معماری به اصطلاح ساختارگرایی یا ساختارشناسی در معماری می‌گوییم. در

ساختارگرایی معماری، هدف بررسی زبان<sup>۱</sup> و کشف الگوهای سازنده آن است تا بتوان آن‌ها را در گفتار<sup>۲</sup> محاوره‌ایی که همان طراحی است به کار گرفت (همان). به عنوان مثال یک کاخ را در نظر بگیرید، این کاخ دارای یک ساختار زبانی مشخص است و تفاوت آن‌ها با هم شاید در اندازه، تعداد طبقات، شکل طبقات و جزئیات باشد اما در کلیت و ماهیت اصلی کاخ که با الگوها و ساختار نحوی مشخصی در کنار هم قرار گرفته و این ساختار کلی را ایجاد کرده اند تغییری ایجاد نمی‌کند. این الگوی عام در معماری تمامی فرهنگ‌ها، از معماری یونان و روم و معماری چین گرفته تا معماری پیشاکلمبی آمریکا دیده می‌شود. به عنوان مثال تمامی معابد یونانی بر اساس ساختار مشخصی ساخته شده‌اند، این ساختار شامل صفت یا تخت، ستون‌های احاطه کننده دور معبد، ایوان‌ها و تالار اصلی معبد بوده است. تنها تفاوت آن‌ها در تعداد ایوان‌ها، اندازه یا بزرگی یا شکل ظاهری معبد بوده است اما تمامی آن‌ها در یک نگاه ساختارگرایانه از یک الگوی و زبان خاص پیروی می‌کردند (زارعی، ۱۳۸۴).

از معماران نامی در این حیطه آدموند بیکن و آلدوروسی، کریستوفر الکساندر، کنزو تانگه می‌باشند که از جمله پژوهشگران و نظریه‌پردازان معماری و شهرسازی هستند که در اعتراض به اندیشه‌های مطرح شده توسط گروه سیام، تفکرات و طرح‌های خود را که ریشه در مکتب ساختارگرایی دارد، مطرح نمودند. این ساختارگرایان معتقدند که در ساختمان بدن هر موجود زنده یک ساخت اصلی وجود دارد که عامل استواری آن است و سایر اندام‌ها فعالیتشان را به تبع آن ساخت اصلی صورت می‌دهند. چنان که الکساندر نیز در مورد ساختار زنده چنین ادعان داشته است (مرادی و همکاران، ۱۳۹۷).

## ۵-۲-۱- ساختار زنده الکساندر

الکساندر در تعریف حیات که آن را «پدیده حیات» می‌نامد نخست با ناکافی شمردن تعاریف موجود از «حیات» و «موجود زنده» در علم مدرن مخصوصاً در علوم هنر تلاش می‌کند که تعریفی از حیات مطرح کند تا نیل به ژرفنای اندیشه‌اش درباره معماری مطلوب را به مخاطب آسان کند. او تعمیم تعریف زنده بودن از موجودات زنده به اشیای بی جان و حتی رفتارهای انسانی جامعه و شهر را ضروری می‌داند (به نقل از صبری و اکبری، ۱۳۹۲). وی حیات را در تمام پدیده‌ها بررسی می‌کند و مفهوم زندگی را تنها منحصر به موجودات زنده طبیعت نمی‌داند و بر این عقیده است که تمامی ساختمان‌ها و شهرها در نظامی متعادل، هماهنگ و کامل نقش خود را در حفظ حیات و اکولوژی کره زمین ایفا کنند (الکساندر، ۱۳۹۶: ۳۰).

حیات به معنای جامع آن - چه از نظر شکلی هندسی ساختاری اجتماعی و زیست‌شناسی - مقصود اصلی و نهایی من از حیات است. چنین حیاتی شامل جریان زندگی عادی و فعالیت‌ها و رویدادهای روزمره است که باعث می‌شود ما احساسی از زنده بودن داشته باشیم و حیاتی که زندگی پرشوری را برای انسان‌ها، حیوان‌ها و گیاهان فراهم می‌کند (همان: ۴۹). او حیات را کیفیتی از زنده بودن می‌داند که در ذات و سرشت فضا نهفته است و در هر ساختار فیزیکی ظاهر می‌شود به این ترتیب هر چیز در جهان هستی واجد مرتبه‌ای از حیات تلقی می‌شود (همان: ۳۵). اینگونه نگرش الکساندر به محیط نه تنها زمینه‌گراست بلکه در مقوله شهرشناسی و انسانشناسی به سمت پدیدارشناسی وارد می‌شود (ترابی و اسدی: ۱۳۹۶). از ابعادی این نگرش نزدیک به نگاه لاکان در مورد ساختار نزدیک است چرا که وی نیز هستی و زمان را بیکران و بدون تحدید میبیند و از طرفی جهان هستی را نیز دارای الگو و ساختار می‌داند. چنان که در نگاه الکساندر نیز هر اثر معماری یک ساختار است و هر ساختار درجه‌ای از زندگی دارد. در مکتب فکری او یک معماری خوب منادی حضور درجه بالایی از زندگی در ساختارش است (Alexander, 2003: 31). به زعم وی زبان طراحی عاملی است که بشر را مدد می‌رساند تا از فراموش شدن خود جلوگیری نموده به حفظ ساختارها بپردازد و به زندگی جاودانه دست یابد. کتاب «راه جاودانه ساختمان» طبیعت سازنده شهرها و ساختمان‌ها را توصیف کرده و نشان می‌دهد شهرها و ساختمان‌ها نمی‌توانند زنده بمانند مگر این‌که به وسیله تمامی افراد جامعه ساخته شوند و مردم در آن یک زبان و الگوی واحد را به اشتراک بگذارند و این زبان الگوی واحد خود به تنهایی زنده باشد (مهاجری و قمی، ۱۳۸۷). الکساندر در رابطه با این ساختار چنین می‌گوید: هر بنا یا شهر فقط به همان اندازه زنده است که به راه جاودانه ملتزم است. راه جاودانه جریانی است که نظم را فقط از خود ما بر می‌آورد. این جریان ایجاد کردنی نیست؛ اگر ما بگذاریم روی می‌دهد (الکساندر، ۱۳۹۸: ۱۷). این جریان مظهر نظمی بنیادین است که فطری ماست. چیزی به ما نمی‌آموزد بلکه فقط آنچه را از پیش می‌دانستیم یادآور می‌شود (الکساندر، ۱۳۹۸: ۲۰). تا اینجای مطلب یادآور این موضوع هست که منظور نظر الکساندر از ساختار زنده همان زنده بودن محیط پیرامون است و برای ایجاد این حس و القای سرزندگی در محیط پیرامون نیاز به الگوها و ساختار ویژه‌ای هست که بر مبنای سرشت انسانی هست. در حقیقت این الگوها ساختار لازم برای ایجاد یک معماری ماندگار را شکل می‌دهند.

1 Language

2 Parole

## ۵-۲-۲- ساختار گوهای ماندگار الکساندر

کریستوفر الکساندر با بیست سال کاوش در فرایند خلق محیط‌های انسانی و نیز دست‌ساخت‌های بشر در سراسر دنیا و تعمق در طبیعت، فرایندی را مطرح می‌سازد که بر تکوین یافتن زمان‌مند متکی بر ویژگی‌های بنیادینی استوار است که خصلت‌های ذاتی خود را از ضمیر ناخودآگاه یا فطرت انسان می‌گیرد. در نگاه او اصالت تجربه زیسته<sup>۱</sup> برای خلق ساختار زنده<sup>۲</sup> موضوعی کلیدی است (الکساندر، ۱۳۹۶: ۶۰).

الکساندر ادعا می‌کند الگوها حقایقی ثابت و تغییر ناپذیرند. الگوها تمامی راه‌های ممکن برای حل مشکلات ذکر شده را فراهم می‌آورند. وی عنوان می‌کند: الگوها از پنج هزار سال پیش تا کنون به عنوان طرح‌های اولیه شناخته شده بودند و همواره بخشی از طبیعت آدمی بوده و هستند. الکساندر روش جاودانه ساختمان و زبان الگو را به عنوان وسایل و ابزار طراحی در راستای انسانی کردن محیط‌ها و معنا بخشیدن به آن‌ها ارائه می‌دهد (Alexander, 1977: 43). زبان الگو عصاره تجربیات بشری است و پایه‌های ضروری جهت پیوند با انسان را فراهم می‌آورد و کمک می‌کند تا پیچیدگی محیط پیرامون خود را درک نماییم (مهاجری و قمی، ۱۳۸۷).

استفاد از زبان الگو میتواند به عنوان یک راهی از پل زدن میان نظریه، شواهد تجربی و تجربه از (یک طرف) و طراحی مشکلات عملی دیده شود (Goodyear, 2004). الگوی فردی ممکن است پیش از این برای طراحان بسیار ارزشمند باشد اما زمانی که الگوها را با همدیگر مرتبط میکنیم میتوانیم به مراتب ارزشی بالاتر برسیم چنین مجموعه‌ای از الگوهای بالقوه مرتبط به هم را زبان الگو می‌نامند (Alexander and et al., 1977).

زبان الگو یک شیوه طراحی نیست و هرگز نیز ادعا نشده که بتواند باشد، بلکه همواره صرفاً تلاشی برای تجمیع و یکی کردن الگوها در طراحی یک پروژه واقعی بوده است (Salinger, 2005). «کلود لوی استروس» بررسی الگوها را اولین گام برای شناخت امور ناشناخته برمی‌شمرد و می‌گوید: «اگر بپذیریم که معماری، دست کم تا اندازه‌ای راز آلود و حاوی معناست، به خصوص معماری فرهنگ‌های کهن، آنگاه چنین الگوی شناختی لازم است» (Levi-Strauss, 1963: 210). منظور از «الگو»، امری ذهنی و کلی (نه عینی، مصداقی و فردی) بوده که ایجاد نظم و ارتباط میان اجزا و عناصر فضای معماری را به منظور رفع نیاز و برآورده کردن خواست‌های انسان برعهده دارد. الگوهای معماری حاصل تجربه بشری بوده و ابزاری برای تولید فرم و فضای معماری محسوب می‌شوند. در یک نگرش کل نگر، اثر معماری به مثابه یک سیستم می‌باشد که الگو نظم و رابطه میان عناصر سیستم است» (سلطانی و همکاران، ۱۳۹۱: ۴). الکساندر از فرایندی صحبت می‌کند که قادر است الگوهای زنده را از درون خود مردم پدید آورد. الگوهایی که هزاران سال در میان آدمیان وجود داشته و با این وجود هنوز هم رایج است. این الگوها در میان مردم رشد کرده و به بقای خود ادامه می‌دهند و بر این اساس می‌توانند به چارچوب مشترک طراحی شکل بخشند.

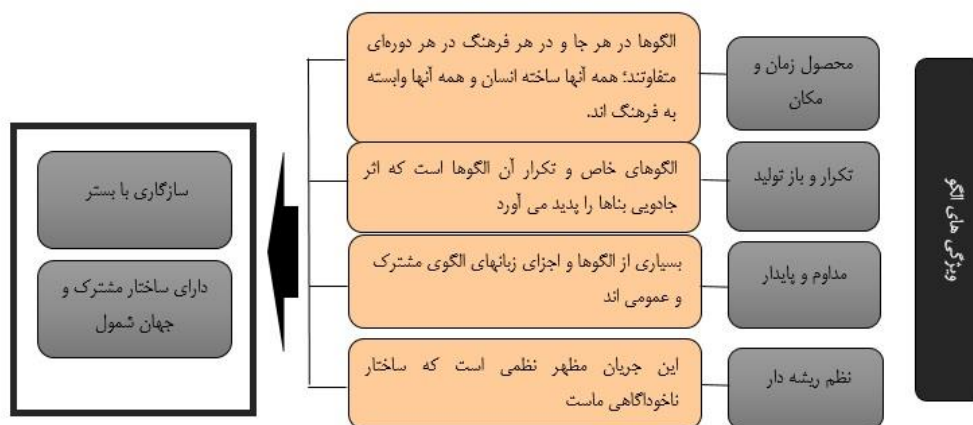
تاکید بر وجود الگوها بدان معنا نیست که همه راه‌های بنا ساختن یکسانند؛ بلکه بدین معناست که حتی اگر یک میلیون نوع فعل و جریان رشد داشته باشیم، در محور همه جریانهای موفق رشد یک جنبه اساسی ثابت است که عامل توفیق آنهاست. اگرچه این شیوه در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون به هزاران صورت جلوه کرده است، ولی محور ثابت ناگزیر همه‌شان یکی است (الکساندر، ۱۳۹۸: ۲۴). در ورای همه تنوع‌های صورت‌ها، عاملی ثابت است که مسئله را حل می‌کند. برای هر مسئله‌ای میلیون‌ها راه‌حل خاص وجود دارد؛ اما می‌توان دریافت که در میان همه آن‌ها راه حل مشترکی هست. کاری که الگو می‌خواهد انجام دهد همین است (الکساندر، ۱۳۹۸: ۱۱۷). در واقع این الگوها چون از فطرت آدمی برمی‌خیزد، هزاران سال به صورتی نهان در پس اغلب شیوه‌های طراحی حضور داشته است. پس نتیجه می‌گیریم در پس همه جریان‌هایی که زنده کردن بنا را برای ما ممکن می‌سازند، جریان واحد ثابت و مشترکی وجود دارد. این جریان واحد جریانی عملی و دقیق است، ایده‌ای مبهم یا مجموعه‌ای از جریان‌ها که بتوان درکشان کرد نیست؛ این جریان کاملاً عینی و کاملاً مشخص است؛ آنچنان که عملاً تحقق می‌یابد. این جریان به ما قدرت می‌دهد شهرها و بناهای زنده بسازیم به همان عینیتی که کبریت ما را قادر می‌کند آتشی بیافروزیم. شیوه یا نظامی است که دقیقاً به ما می‌آموزد برای زنده کردن بناها چه باید بکنیم (الکساندر، ۱۳۹۸: ۲۶-۲۷). الگوها در هر جا، هر فرهنگ و در هر دوره‌ای متفاوتند؛ همه آنها ساخته انسان و همه آنها وابسته به فرهنگ‌اند. با این حال، در هر دوره و هر جا ساختار عالم ما لزوماً حاصل مجموعه الگوهایی است که بارها و بارها تکرار می‌شود (الکساندر، ۱۳۹۸: ۱۷). زبان الگوی ما مجموعه دانش ما درباره طرز بنا ساختن است زبان الگویی که در ذهن ماست با زبان الگویی که در ذهن دیگری است اندکی تفاوت دارد و هیچ دو زبان الگویی عین هم نیستند. با این حال بسیاری از الگوها و اجزای زبان‌ها شامل الگوی مشترک و عمومی‌اند (الکساندر ۱۳۹۸: ۱۳۷-۱۳۸). الگوهایی، که خود را تکرار می‌کنند، از همین واقعیت بر می‌آیند که همه مردم زبانی مشترک دارند و هر یک از آنان وقتی که

1 Live experience

2 Live structure

چیزی می‌سازد، همین زبان عمومی را به کار می‌برد. تکرار بیشمار الگوها که عالم را می‌سازد، از اینجا ناشی می‌شود که زبانی که مردم برای ساختن عالم به کار می‌برند تا حد بسیاری مشترک است (الکساندر، ۱۳۹۸: ۱۴۱-۱۴۲).

از ماحصل مطالعات ما پیرامون گفته‌های الکساندر درباره الگوهای جاودان چنین بر می‌آید که الگوهای خاص و تکرارپذیر در اکثر مناطق و در بازه‌های زمانی مختلف وجود داشته‌اند که به علت مقبولیت جهان شمول، دارای خاصیت جادویی در بناها می‌باشند. این الگوها نشانگر وجود زبانی مشترک در بین عموم مردم می‌باشد که از نظمی که همان فطرت انسان می‌باشد نشأت می‌گیرد. تا به اینجای امر بر وجود یک نیاز درونی مشترک بین انسان‌ها که منجر به گرایش به اشکال و فرم‌های مشترک می‌گردد، اثبات می‌شود. در ادامه الکساندر این الگوهای جهانی را در فرهنگ‌ها و مناطق مختلف مورد بررسی قرار داده و معتقد است: «همه آنها ساخته انسان و همه آنها وابسته به فرهنگ‌اند» به عبارتی معتقد به سازگار بودن آن‌ها با بستر طراحی می‌باشد. طوری که این الگوهای جهانی در هر قوم و ملت رنگ و بوی متناسب با محیط پیرامون آن‌ها به خود می‌گیرد (نمودار ۲)

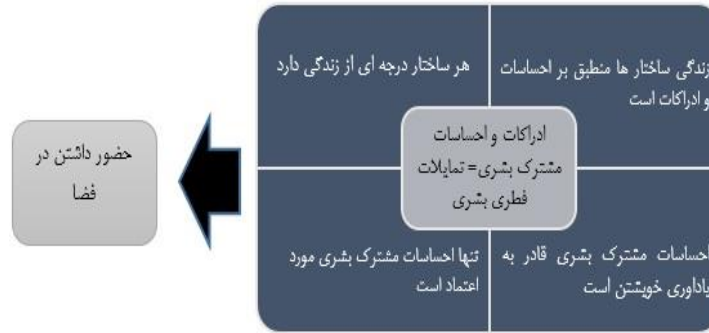


نمودار ۲- تحلیل الگوی ماندگار الکساندر (مأخذ: نگارندگان)

### ۵-۲-۳- احساسات مشترک بشری

الکساندر معتقد است زندگی جهان ساختاری دارد که بر هندسه احساسات ما منطبق است. این یک واقعیت بسیار قدرتمند و عینی است (رحمانی و نادرزاد، ۱۳۹۲). از دیدگاه الکساندر، ده درصد احساسات یک فرد شخصی و نود درصد آن **فطری** هستند این احساسات فطری تحت عنوان «**احساسات مشترک بشری**» مطرح و با تاییدی همگانی میرا از گزندهای شخصی و ذهنی هستند (Alexander, 2003: 4). از منظر او زمانی می‌توان چیزی را برای عموم تاثیرگذار کرد که احساسات مشترک بشری را نشانه رفته باشد. اما از آنجا که این حس مشترک بشری در توده عقاید شخصی انسان امروز کمرنگ شده اعتماد ما به کارایی احساسات نیز به ورطه نابودی کشانده شده است (Alexander, 2003: 315). الکساندر برای دفاع از صحت رجوع به احساسات انسانی «احساسات مشترک بشری» را منظور نظر خویش دانسته و برای رفع این ابهام که ما از کجا می‌توانیم تشخیص بدهیم که در ارتباط با یک ساختار، احساسات فردی مان تحریک شده است یا احساسات مشترک بشری مان، راه حل مناسبی دارد؛ به اعتقاد الکساندر احساسات مشترک بشری قادرند تا به افزایش یک حالت معنوی در فرد بیانجامد حالتی که تحت عنوان «حضور بودن» از آن یاد می‌شود. در تعریف الکساندر چیزی شخصی و حضوری است که ما را در بشریتمان لمس کند. لمسی که در بخش آسیب‌پذیر وجود بشری رخ می‌دهد و به احساس وجود خویش، اشاره به درون و یادآوری خودمان منجر شود (رحمانی و نادرزاد، ۱۳۹۲). تنها در این حالت است که می‌توان به این نوع از احساسات اعتماد کرد؛ آنچه که ما را به یاد خودمان بیاندازد و با این تلنگر سرشار از شادی آرامش و بی‌پروایی کند (همان). خلق چیزی که ساختار درونی بشر را انعکاس دهد بسیار عمیق‌تر و جدی‌تر از تفاوت‌هایی هست که بین فرهنگ‌ها دیده می‌شود (Alexander, 2003: 350).

الکساندر بر مبنای همین رویکرد در سالیان اخیر جهانی‌بینی مکانیکی معماران به ماده و عالم را نقد کرده و معتقد است که با این نگرش معماری نمی‌تواند شایسته باشد. پس به بازنگری در لایه‌های عمیق ذهن معماران و نگاه آنان به عالم نیاز هست (نمودار ۳) (رحمانی و نادرزاد، ۱۳۹۲).



نمودار ۳- ویژگی‌های ساختار زنده (ساختار احساسات مشترک بشری)، الکساندر (ماخذ: نگارندگان)

## ۶- یافته‌ها

### ۶-۱- بررسی کلیات نظرات الکساندر

نظریات الکساندر چندین شاخصه مهم را دارا می‌باشد. الگوها ساختارمند هستند. ساختاری نظام مند که دارای ریشه‌های فطری می‌باشد و در طی اعصار تکرار و باز تولید شده‌اند. که همین تکرار موجب خوگیری روانی نسبت به این فرم‌ها گردیده است و یا شاید گرایشی که نسبت به این الگوها وجود داشته، منجر به باز تولید آن‌ها گردیده است. از سویی دیگر همین فرم‌های تکرار شونده، متناسب با بستر طراحی بوده و محصول زمان و مکان هستند و در هر فرهنگ و هر دوره‌ای خود را با بستر تطبیق داده‌اند. فلذا می‌توان چنین عنوان کرد که ریشه‌های تمایل فطری انسان نسبت به الگوهای ماندگار متأثر از ناخودآگاه مشترک انسان است که جهان شمول بودن و تکرار آنها تحت تاثیر کهن‌الگوهای ناخودآگاه جمعی مشترک مردمان می‌باشد که همین الگوها در بستر ناخودآگاه تباری هر ملیت و تحت تاثیر زمان و مکان ساخت متناسب با محیط، رشد و نمو می‌نمایند. این ساختارها چنان که الکساندر می‌گوید منطبق بر احساسات مشترک بشری بوده و انعکاس خویشتن ماست که منجر به شادی، آرامش و بی‌پروایی و حضور با تمامیت خویش می‌گردد.

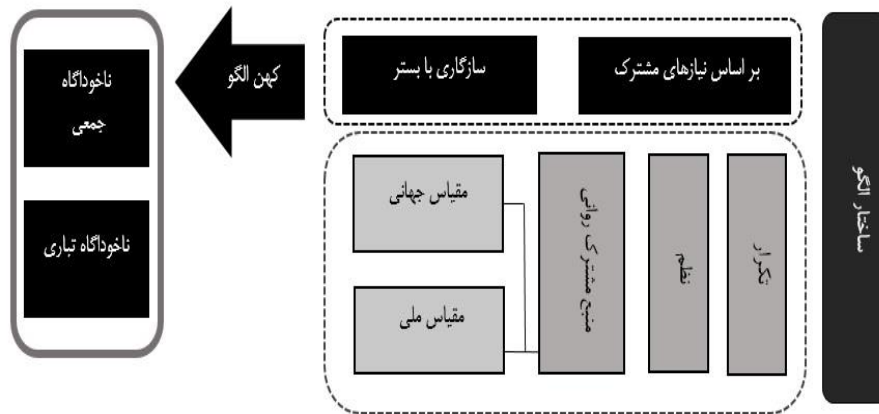
### ۶-۲- شباهت الگوهای طراحی الکساندر با کهن‌الگوها

پس از مروری بر گستره مفهوم ساختارگرایی، مضامین نهفته در مفهوم ساختار زنده در بستر اندیشه الکساندر، واکاوی و استخراج و در عین حال مراتب مختلف این مفهوم که خود الکساندر اشاره چندانی به ترتیب و ساختار آنها نداشته، کشف شد و سپس ارتباط مابین این مراتب واکاوی شده و آنچه در اندیشه الکساندر مکتوم مانده، آشکار گردید. پیش از بررسی جز به جز و واکاوی شباهت‌های موجود بین نظریه الگوهای الکساندر با نظریه کهن‌الگو، در همین ابتدای امر، توجه به شباهت‌های اسمی و مفهومی در واژه «الگو» خالی از لطف نیست؛ که بر وجود صفات و ویژگی‌های نهادینه شده و تکرارپذیر، اشاره دارد.

مفاهیم موجود در الگوهای الکساندر را می‌توان را با جستجو در متون مرتبط، کدگذاری تمام ویژگی‌ها و تحلیل و بررسی مضامین مشهود یا مکنون در یک تقسیم بندی ابتدایی در دو دسته ناخودآگاه تباری و ناخودآگاه جمعی جای داد و بر این اساس می‌توان گفت که شاکله اصلی ساختار زنده الکساندر بر مبنای ناخودآگاه و فطرت انسان می‌باشد. بدیهی است در این راستا اندیشه‌های روانکاوانه یونگ و لاکان نقاطی که در اندیشه الکساندر مکتوم مانده است را آشکار می‌کنند. الکساندر نیز همانند یونگ قائل به عناصر ثابتی در «فرم‌های ماندگار» است. این عناصر ثابت اساس طراحی بناهای جاویدان و «الگوهای ماندگار» را تشکیل می‌دهند. همان طور که ضمیر ناخودآگاه جمعی یونگ زمینه ساز تاثیر محرک‌های بیرونی می‌باشد، به همین منوال الگوهای طراحی الکساندر نیز زمینه ساز فرایند طراحی فرم‌های جاویدان می‌باشد. بنابراین وجود عناصر و فرم‌های ثابت که محدود به زمان و مکان خاصی نیست و تاثیر فرهنگ بر این الگوهای ثابت، که سبب بروز آنها به اشکال متنوع، می‌گردد، نقاط اشتراکیست که منجر به بررسی شباهت کهن‌الگو و الگوی ماندگار الکساندر گردید. به عبارت دیگر می‌توان چنین گفت که، نقطه مشترک آنها در توجه بر تجربیات و پیش‌دانسته‌های بشری که همان فطرت و ناخودآگاه و تاکید بر فرآیندهایی تطبیق آثار با بستر طراحی یا همان ناخودآگاه تباری، می‌باشد. در واقع، فرم‌های خاصی که در زمان‌های مختلف از ضمیر ناخودآگاه مشترک انسان‌ها به خودآگاه منتقل شده و کهن‌الگوها را، بوجود آورده همان الگوهای مد نظر الکساندر برای طراحی می‌باشد که در هر بستر فرهنگی، به شکلی نو ظهور می‌کند.

بنابر گفته‌های بالا و تطبیق ساختار الگو و معماری می‌توان به چند نکته مهم دست یافت:

در معماری نیز همانند کهن‌الگوها، باید فرم‌ها و نمونه‌های تکرار شونده فرا زمانی\_ مکانی را جستجو و مورد بررسی قرار داد. این الگوها اغلب دارای بار معنایی بوده و در پاسخ به یک نیاز مشترک روانی شکل گرفته و مطلوب ذهن آدمی واقع شده است. الگوها دارای نظم و ساختاری نهانی هستند که به صورت جهان شمول در مقیاس جهانی گسترده شده‌اند و گاه برای سازگاری با محیط به صورت الگوهایی مطابق با شرایط زیست در مقیاس‌های ملی تغییر شکل یافته‌اند. در یک جمع بندی کلی درباره شباهت‌های این دو دیدگاه می‌توان چنین نتیجه گرفت که دو مولفه‌ای که الکساندر برای طراحی یک الگوی زنده عنوان کرده بود در حقیقت همان کهن‌الگوهای شکل گرفته از ناخودآگاه جمعی و تباری انسان می‌تواند نقش مهمی را در طراحی الگوهای ماندگار داشته باشد. از این رو توجه به این دو مولفه، به عنوان شاخصه‌های مهم و تاثیرگذار در شکل‌گیری فرم مطلوب و مقبول از اهمیت ویژه‌ای برخوردار هست. (نمودار ۴).



نمودار ۴- وجه تشابه الگوی الکساندر و کهن‌الگو (مأخذ: نگارندگان)

## ۷- نتیجه‌گیری

لازمه ماندگاری یک اثر، میل و گرایش جمعی انسان‌ها به آن فرم و بنا است. به طوری که آن بنا، پاسخگوی نیازهای روانی و جسمی\_ذهنی عموم افراد باشد. بنا بر گفته الکساندر نیازها و احساسات مشترک انسانی موجب تمایلات روانی آنها به برخی فرم‌ها و بناها یا ساختار زنده و جاویدان گردیده است. چنان که شاهد تداوم فرمی برخی اشکال در اعصار مختلف هستیم. این فرم‌ها به صورت مداوم و تکرار شونده، دارای نظم ریشه دار و منطبق بر زمان و مکان هستند. طبق یافته‌های تحقیق در اثر واکاوی نظرات الکساندر چنین حاصل شد که ساختار زنده الکساندر ساختاری منطبق بر فطرت و ناخودآگاه آدمی می‌باشد که با پاسخ‌گویی به نیازها و احساسات مشترک بشری موجبات سرزندگی و آرامش روانی را فراهم می‌نماید. این الگوها که از بطن تمایلات انسان سر برآورده و به صورت کهن‌الگوها نمایان گردیده‌اند، می‌توانند زیربنای طراحی‌های ماندگار را شکل دهند که در هر بستری متناسب با زمان و مکان، خود را تطبیق داده و موجبات رضایت ذهنی و زنده بودن ساختار طراحی گردیده است. از این رو می‌توان با بررسی ساختار ناخودآگاه انسان ساختار الگوهای ماندگار را با ناخودآگاه جمعی و تباری مورد تطبیق قرار داد.

بدین طریق، با استفاده از زبان الگوی معماری می‌توان در مقوله شناخت و تحلیل موضوعات طراحی گام برداشت. گام اصلی را در بررسی الگوهای مکرر و نظم یافته حاصل از خرد جمعی بررسی کرد، سپس اشکال چکش‌خواری شده و برای انطباق با شرایط، در بستر زمان و مکان طراحی مورد مطالعه و تدقیق قرار گیرد تا طراحی مقبول و مطلوب ذهنی حاصل شود.

## منابع

۱. ابراهیمی گنجه، یاور، طاهری شهرآیینی، مسعود، و خاقانی، سعید. (۱۳۹۶). ساختارشناسی الگوهای معماری ایرانی براساس فلسفه ساختارگرایی راه حلی برای مقابله با بحران معماری معاصر ایران، تهران: کنفرانس بین‌المللی عمران، معماری و شهرسازی ایران معاصر.
۲. اکبری، علی. (۱۳۹۲). از زبان ریاضیات تا ساختارگرایی در معماری، بررسی تحولات در آرای سه دهه کریستوفر الکساندر با مروری بر آثار وی، ماهنامه کتاب ماه هنر، ۱۸۰، ۲۲-۲۸.
۳. الکساندر، کریستوفر. (۱۳۹۶). سرشت نظم، جلد نخست: پدیده حیات، ترجمه رضا سیروس صبری و علی اکبری، چاپ چهارم، تهران: پرهام نقش.



۴. الکساندر، کریستوفر. (۱۳۹۸). معماری و راز جاودانگی. ترجمه مهرداد قیومی بیدهندی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۵. ترابی، زهرا، و اسدی، شهام. (۱۳۹۶). انطباق پانزده خصلت بنیادی کریستوفر الکساندر با فرش ایرانی. نشریه علمی-پژوهشی مطالعات هنر اسلامی. ۱۳(۲۶)، ۲۵-۵۰.
۶. حجت، مهدی. (۱۳۸۶). مقدمه کتاب معماری و راز جاودانگی، راه بی زمان ساختن. ترجمه مهرداد قیومی بیدهندی، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۷. رحمانی، مهسا، و نادرزاده، امین. (۱۳۹۲). بازشناسی توانایی احساس برای خلق یک معماری زنده با استناد به ارا کریستوفر الکساندر. صفه، ۲۳(۳)، ۷-۱۸.
۸. زارعی، ابراهیم. (۱۳۸۴). آشنایی با معماری جهان. تهران: نشر فن آوران.
۹. ساراپ، مادن. (۱۳۸۲). راهنمایی مقدماتی بر پسا ساختارگرایی و پسا مدرنیسم. ترجمه محمد رضا تاجیک، تهران: نشر نی.
۱۰. سیف زاده، سیدحسین. (۱۳۷۹). مدرنیته و نظریه های جدید در علم سیاست. تهران: دادگستر.
۱۱. سلطانی، مهرداد، و منصور، سیدامیر، و فرزین، احمدعلی. (۱۳۹۱). تطبیق نقش الگو و مفاهیم مبتنی بر تجربه در فضای معماری. باغ نظر، ۹(۲۱)، ۳-۱۲.
۱۲. سیروس صبری، رضا، و اکبری، علی. (۱۳۹۲). مفهوم نظم، کریستوفر الکساندر و علم جدید. صفه، ۲۳(۲)، ۳۱-۴۲.
۱۳. کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۷۶). رؤیا، حماسه، اسطوره. تهران: نشر مرکز.
۱۴. گلابچی، محمود و زینالیفرید، آیدا. (۱۳۹۱). معماری آرکیتایی (کهن‌الگویی). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۵. مرادی، پرنا، کلهرنیا، بیژن، و قنبری، نوذر. (۱۳۹۷). ساختارگرایی و تأثیر آن بر شهرسازی. آمایش محیط، ۱۱(۴۲)، ۱۸۷-۲۱۱.
۱۶. مهاجری، ناهید، و قمی، شیوا. (۱۳۸۷). رویکردی تحلیلی بر نظریه های طراحی کریستوفر الکساندر از یادداشت هایی بر ترکیب فرم و زبان الگو تا مفاهیم جدیدی از نظریه پیچیدگی. هویت شهر.
۱۷. ندیمی، هادی، و صرامی، نفیسه. (۱۳۹۹). انتظام بخشی مراتب تهی، برخاسته از بازخوانی اندیشه کریستوفر الکساندر. صفه، ۳۱(۴)، ۱۷-۲۹.
۱۸. یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۶). ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگو. ترجمه فرناز گنجی و محمد باقر اسماعیل پور. تهران: جامی.
19. Alexander, Ch. (1971). The State of the Art in Design Methods. DMG Newsletter, 5(3): 3-7
20. Alexander, Ch. (1977). A pattern language. oxford university press, New York.
21. 21. Alexander, Ch., Ishikawa, S., Silverstein, M., Jacobson, M., Fiksdahl-King, I. & Angel, S. (1977). A Pattern Language, Oxford University Press, New York.
22. Alexander, Christopher. (2003). The nature of order. vol 4, Centure for inviromental structure.
23. Goodyear, P. (2004). Patterns, Pattern languages and educational design, Proceedings of the 21st ASCILITE Conference, 339-347
24. Levi-Strauss, C. (1963). Structural Anthropology. New York: Basic Books
25. Munker, S., Roesler, A. (2000). Poststrukturalismus. Stuttgart/Weimar: Metzler
26. Salingaros, N. (2005). The Structure of Pattern Languages. Arq -- Architectural Research Quarterly, Vol 4, 149-161

